

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

ادله فطریه و عقلیه و ادله کتاب و سنت، این مربع از ادله، همان طور که وحدانیت حق سبحانه و تعالی را و صفاتش را اثبات می‌کند، همین طور لزوم رسالت را بدرجاتها اثبات می‌کند. و آنچه را که ما سرجمع می‌فهمیم این است که رسل الهی در بُعد رسالت که سه جهت دارد باید معصوم باشند. در عصمت مقداری صحبت کردیم. این عصمت دارای ابعادی است که قبلاً حضورتان عرض می‌کنیم. بعداً آیاتی که جنبه ایجابی دارد نسبت به عصمت مفصلاً بحث می‌کنیم، و بعداً آیاتی که احیاناً گمان می‌شود که دلیل است بر عدم عصمت در مورد آنها هم صحبت می‌کنیم. مرحله‌ی اولی: عصمت انبیاء (ع) از هنگامی است که نطفه آنها منعقد می‌شود، تا هنگامی که وفات می‌کنند. منتها عصمت یا اختیاری است یا غیر اختیاری. و اصولاً اصطفاء و انتجاب و اجتناب و انتخاب و از این قبیل تعبیرات تنها مربوط به ارواح نبیین (ع) آن هم فقط بعد از رسالت نیست، بلکه شامل قبل از رسالت هم هست إلا ما استثنی مثل «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»<sup>۱</sup> که خطوه اولی رسالت بوده است که بعداً هم در بحث دوم، باید صحبت کنیم.

این که در قسمتی از زیارت‌های معصومین (ع) داریم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ لَمْ تُنَجَّسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلِيسْكَ الْمُدْلَهَمَاتُ مِنْ ثِيَابِهَا»<sup>۲</sup> «إِلَى آخِرِ، حقیقتی است که انبیاء (ع) و هم‌چنین سایر

۱. طه، آیه ۱۲۶.

۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۴.

معصومین که ائمه دوازده‌گانه (ع) باشند، نطفه‌های این‌ها حد متیقن، در اصلاص طاهره آباء بوده و در ارحام طاهره أمهات، منتها طهارت اصلاص با طهارت ارحام، یک فرقی‌هایی دارد که باید مورد بحث قرار بگیرد. قدر مسلم مولود زنا نیستند. این مرحله‌ی اولی. از صلب پدر که به رحم مادر منتقل شدند، قطعاً عنوان شرعی داشته است از باب اصل موضوع عرض می‌کنیم. مرحله‌ی دوم این است که آباء و امهاتشان باید موحد باشند، مشرک نباشند. احیاناً از آیاتی گمان می‌شود که آباء بعضی انبیاء مشرک بودند، مانند آزر در آیه «لِأَيِّهِ آزر»<sup>۱</sup> که جواب آن را هم قرآن می‌دهد.

البته این‌طور نیست و از خداوند می‌خواهیم که این‌طور نباشد که ما معاذالله بخواهیم مطلبی را بر قرآن تحمیل کنیم. آنچه را که ما قبلاً شنیده‌ایم و جدای از وحی فهمیده‌ایم، مثل عده زیادی بخواهیم بر قرآن تحمیل کنیم. مثل گروه‌هایی از نویسندگان و غیر نویسندگان که به گمانشان انبیاء یا قبل از نبوت و رسالت هم باید معصوم باشند، بنابراین مثلاً آیه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» را به تأویل می‌برند، عصی یعنی ترک الأولى.

خیر، ما این‌طور نیستیم. ما غلام دلیل هستیم و ادلّ ادله عبارت است از کتاب‌الله. آنچه را که از قرآن شریف به طور صحیح می‌توانیم برداشت کنیم و دریافت کنیم، ما معتقد به همان هستیم نه این‌که ما عقیده به چیزی پیدا کنیم، بعد این عقیده را عینک قرار دهیم و آیات قرآن را تأویل بر آن عقیده کنیم، و عقاید خود را بر آیات مقدسات قرآنی تحمیل کنیم که این تفسیر به رأی است. تفسیر کتاب به کتاب باید بکنیم.

- ما حضرت ابراهیم (ع) را از صلب آزر می‌دانیم؟

- نخیر، گفتم جواب دارد. عرض کردم جواب دارد. از صلب تاریخ است. آزر عموی ایشان بود که بعداً بحث می‌کنیم. این در بحث دوم است که بحث سلبی است. این سؤال را که دیروز در آخر بحث مطرح کردم که این عصمتی که خداوند به انبیاء مرحمت می‌فرماید، به دسته‌ی خاصی مرحمت می‌فرماید که این‌ها رسل هستند یا بالاتر؛ انبیاء هستند یا بالاتر؛ اولوالعزم من الرسل هستند یا بالاتر از همه؛ رسول‌الله (ص) است یا در مرحله‌ی ثانیه رسالت ختمیه، دوازده امام و فاطمه زهراء (س)

۱. أنعام، آیه ۷۴.

هستند. این‌ها را طبعاً خداوند استحقاق داده است. قبلاً باید استحقاق باشد تا بعداً خداوند این مراتب عصمت را به آن‌ها بدهد و إلا این‌طور نیست که کسی را بر دیگری تفضیل کند بدون استحقاق و بدون زمینه.

اگر دو فرد یا چند فرد برابر هستند در فاعلیت و قابلیت، یا باید به هیچ کدام آن چیزی را که می‌خواهید بدهید، ندهید، یا باید به همه بدهید. اما به یک برابر بدهید، به برابر دیگر خیر، این تفضیل من دون جهت کسی را بر دیگری است.

این سؤال این‌طور مطرح است که خداوند متعال که مقام عصمت را در دو بُعد، چون عصمت دو بعد دارد: یک بعد متصل و یک بعد منفصل، عصمت الهی، عصمت بشری قبل است که این را بحث می‌کنیم. بُعد متصل عصمت الهیه روح القدس است که ارواح انسان‌ها دارای درجاتی است، روح الإنسان، روح الإیمان و روح القدس. روح القدس، روح الأرواح است. روح الإیمان روحی است برای روح انسان، تبلور روح انسان، و روح القدس روحی است ممتاز از برای روح الإیمان که روح الأرواح است، که وحی روح الأرواح است، که روح القدس متصل به معصوم، روح الأرواح است، کما این‌که در آیات سوره مبارکه أسراء می‌بینیم و بحث می‌کنیم إن شاء الله.

روح متصل ربانی برای انبیاء روح القدس است. و این روح القدس دارای دو بخش است؛ یک بخش روح القدس، آن روح توفیق و تأیید خاص عصمتی را که پروردگار عالم منضم می‌کند به اعلی درجات روح الإیمان که برای رسل و انبیاء است. بُعد دوم روح الوحی است که خداوند وحی می‌کند احکام رسالتی را در بعد اصلی، و در بعد فرعی بر انبیاء (ع) که «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ \* بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ». <sup>۱</sup> سوم هم دارد. سوم تثبیت است. «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» <sup>۲</sup> مرحله‌ی سوم است.

بر حسب تفصیل، روح عصمت ربانیه که به رسل داده می‌شود، سه بعد دارد، بر حسب اجمال دو بعد است. بر حسب تفصیل که سه بُعد است، بعد از روح عصمت بشریه در بُعد بشریت منهای وحی، زمینه اول روح القدس است که خداوند عنایت می‌کند، امتیاز نورانیت خاصه‌ای را به روح الإیمان آن کسی که بنا است رسول باشد، می‌دهد که این روح متصل است به روح الإیمان، کما این‌که روح الإیمان متصل

---

۱. شعراء، آیات ۱۹۳ تا ۱۹۵.

۲. اسراء، آیه ۷۴.

است به روح الإنسان، كما این که روح الإنسان متصل است به روح الحيوان، كما این که روح الحيوان متصل است به روح النبات، اینها اتصالات است. هر یک قبل از دیگری و بعد از دیگری. اتصال است. گاه وحدت است، گاه اتصال.

روح هر رسولی از رُسُل (ص) دارای چند بعد است: بُعد قبل العصمة، و بعد مع العصمة، و بُعد بعدالعصمة. بعد قبل العصمة روح الإیمان است در بالاترین درجاتش. تا بدانجا نرسد حظی از روح عصمت ربانی نیست. این در بالاترین درجاتش است. وقتی که به بالاترین درجات ایمان رسید و خدا می‌داند خواهد رسید، این زمینه می‌شود از برای روح القدس که روح القدس، روح قدسی عصمت را خداوند منضم می‌کند به روح ایمان، و روح ایمان اتصال پیدا می‌کند و روح ایمان تبلور پیدا می‌کند که نه تقصیری خواهد بود طبعاً و نه قصوری، به وسیله روح القدس، کافی است؟ خیر، بعد روح الوحی است. «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ» کافی است؟ خیر. بعد تثبیت است. «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ» چه کسی؟ آن محمد بزرگوار (ص) که مراتب عصمت را طی کرده است ولی یکی از آنها منفصل است، «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ» این‌طور نیست که خداوند روح عصمتی به او داده که دیگر کاری با خدا نیست، نخیر، «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً» تثبیت داده است.

اگر خداوند آنی او را به خودش واگذارد با روح عصمت بشری، با روح القدس، با وحی، البته مانند دیگران نخواهد بود، اما به خطا قصوراً خواهد افتاد. تقصیراً را بحثی نداریم. به خطا قصوراً خواهد افتاد. «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً».

یا راجع به یوسف (ع) «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» این پیغمبر بود وقتی این جریان برای او حاصل شد. نبی بود به نص قرآن، مخلص بود، نبی مخلص یعنی خدا او را پاک کرده، خدا خالص کرده، دیگر درون این نبی جهت شهوانی معنا ندارد، اما باز مرحله‌ی آخرای منفصله‌ی عصمت که تثبیت ربانی است باید بشود «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا» لولا برای همت نیست، «وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» این جا عصمت بشری کُند است. حتی عصمت رسالتی روح القدس کُند است، حتی عصمت وحی کُند است. از تمام جوانب، شهوات حمله به یوسف کرده بود، و هیچ مانعی هم در کار نبود «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» فقط هم بود نه

۱. یوسف، آیه ۲۴.

عمل، همّ غیر از عمل است، همّ اهتمام است. می‌خواهد چه بگوید؟ می‌خواهد بگوید رسل همّ معصیت را هم ندارند، فکر معصیت، خیال معصیت، نیت معصیت، قصد معصیت، نه خود معصیت.

در این‌جا مرحله‌ی آخرای عصمت که مرحله منفصله است، این‌طور تأویل شده است. در آیه‌ی مبارکه رسول الله، تثبیت «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ» که تزلزل هنوز بود، آن هم یک خرده، ولیکن در این‌جا «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ». «بُرْهَانَ رَبِّهِ» یعقوب نیست که در بعضی روایات دارد. یعقوب، یعنی صورت یعقوب مانع شد که ایشان همّ زلیخا نکنند؟ مگر ایشان یعقوب‌پرست بوده است؟ معلوم نبود که ایشان از یعقوب کمتر بود. چه کسی می‌گوید یوسف از یعقوب کمتر بود؟ چه کسی می‌گوید در آن حال صفا و در آن حال تبلور ایمان و تبلور رسالت و نبوت، کمتر از یعقوب بود که عکس یعقوب گذاشته بودند و دید، این حرف‌ها چیست درست می‌کنند؟ این حرف‌ها اسرائیلیات است.

برهان رب، این عصمت منفصله است که تأیید الرب است. این‌جا است که تمام قدرت‌های درونی عصمت بشری و عصمت روح القدسی و عصمت وحی کُند بود. این عصمت‌های متصل، این‌ها کُند شد. و در آن‌جا است که تثبیت رب باید باشد و نمونه زیاد داریم.

مثلاً «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۱</sup> البته همه ارواح را می‌گیرد. حالا این‌جا محور روح القرآن است. بر خلاف آنچه گفته می‌شود که محور روح القرآن است. نخیر، روح القرآن است که روح وسط است. «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» قلیل در قلیل در قلیل، مجذور مکعب قلیل، کلاً، «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» \* وَ لَئِنْ سَأَلْتُمْ لَنَنْدُھِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ<sup>۲</sup> «أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» چیست؟ فقط روح القدس است؟ خیر، روح الوحی هم هست، این روح الوحی و روح القدس، این دو روحی که دو روح عصمت ربانیه است به تو دادیم، این‌طور نیست که به تو دادیم پس نمی‌گیریم. حتماً خواهی داشت و اگر هم داری، کافی است؟ نخیر، دو مطلب است: یک، این‌طور نیست

۱. اسراء، آیه ۸۵.

۲. همان، آیات ۸۵ و ۸۶.

که وقتی روح القدس دادیم نتوانیم پس بگیریم. این طور نیست ما روح وحی را به تو نازل کردیم، نتوانیم انشاء کنیم. می شود، اما نمی کنیم.

و این طور نیست که حالا که به تو این روح القدس و روح الوحی را دادیم، روح القدس عصمت و روح الوحی عصمت، کافی باشد. نخیر، و لذا پیغمبر دارای روح القدس بود از اول رسالت، و دارای روح الوحی بود از اول تا آخر رسالت، مع ذلك «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ» چه می خواهد بگوید؟ «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً» آن روح القدسی که هست «شَيْئاً قَلِيلاً» را محاظت نمی کند. و آن روح وحی که هست «شَيْئاً قَلِيلاً» را کفایت نمی کند.

- [سؤال]

- ما بحث موضوعی این آیه را باید بکنیم. در بحث بعد باید بحث کنیم. ما آنچه را که در آیه دقت می کنیم و یادداشت کردیم و باز فکر می کنیم، تمام ارواح در این جا مورد سؤال است. روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی، روح ایمان، روح القدس، روح الوحی و روح التثبیت. تمام مراتب ارواح دون عصمت و عصمت و فوق عصمت داخلی تمام مراد است منتها یکی از محاورش این است، ما به عنوان اصل موضوعی عرض می کنیم.

«وَلَيْنُ شَيْئاً لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلاً» یعنی این- طور نیست که دادم، نمی شود پس گرفت. دادم، می شود پس گرفت. پس خودت نیستی. وانگهی اگر هم پس نگیرم، این طور نیست که آن دو روحی که روح قدسی است که روح وحی اول است و روح وحی است که مرتب بر تو نازل شده است و آیات در قلب تو است، این طور نیست که از برای عصمت مطلقه‌ی تو کافی باشد که قصوری بر تو حاصل بشود. نخیر، و لذلک رسول الله<sup>۱</sup> دائماً این دعا را می فرمود: «رَبِّ لَا تَكَلِّبْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»<sup>۲</sup> تحصیل حاصل است؟ به خود وانگذار، خود چه بود؟ مگر خود، دارای روح القدس نبود؟ مگر دارای روحی نبود؟ مگر قبلاً دارای عصمت بشری نبود؟

دارای سه عصمت است: عصمت بشری در بالاترین قله اش، بعد عصمت روح القدس متصل، بعد عصمت وحی متصل. این سه عصمت کافی نیست. بله، بالاتر از

۱. در منابع موجود از امام صادق (ع) نقل شده است.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۸۱.

همگان می‌برد، اما به حد الوهیت که نمی‌رساند که قصوری اصلاً در کار نباشد، البته تقصیر نیست، اما قصوری اصلاً در کار نباشد، و لذلك مرحله ثالثه عصمت ربانیه لازم است که تثبیت. «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» و هم چنین آیهی اسراء «وَلَيْنُ شِئْنَا لَنذَهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا» هیچ کسی را نمی‌توانی وکالت بدهی که این روح القدس و روح الوحی را از خدا پس بگیرد.

این یک شمه‌ای بود که به طور موضوعی باید بحث کنیم، اما به طور استطرادی عرض کردیم. حال سؤال مطرح می‌کنیم: آیا این روح عصمت، در بعد اول، در بعد دوم، در بعد سوم الهی‌اش، بشری را بحث نمی‌کنیم، این ارواح سه‌گانه عصمت که با هم مندغم هستند و با هم منضم هستند و با هم هماهنگ هستند که در این مثلث، رسالت معصومه‌ی مطلقه را در بعد تلقی وحی و عمل به وحی و إلقاء وحی درست می‌کند. این به استحقاق باید بیاید.

این‌طور نیست که کسی... دیگرانی هم مانند او هستند، جناب سلمان مثلاً. آیا مگر جناب سلمان (ع) در مرتبه نهم ایمان نبود؟ آیا آدم (ع) در مرتبه ایمان از سلمان بالاتر بود؟ من بلد نیستم. بالاتر از این، آیا آدم و یونس و ادیس و حتی ابراهیم و موسی و عیسی فقط، از امیرالمؤمنین (ع) بالاتر بودند؟ نخیر، هرگز، عصمت امیرالمؤمنین فوق همه این‌ها بوده است. ولی رسول نبود، نبی هم نبود.

ما در بحث عصمت صحبت می‌کنیم نه فقط بحث رسالت، نه فقط بحث نبوت، نه فقط بحث امامت، امامت معصومه، عصمت، این عصمت در بُعد علمی و در بعد عقیدتی و در بعد اخلاقی و عملی و در بعد تبلیغی، بال و پر باز می‌کند به سر رسل از آدم تا بعد. انبیاء، اولوالعزم، ائمه معصومین (ع)، همه را، ولیکن تمام این‌ها درجات هستند. کما این که «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»<sup>۱</sup> رسل درجات دارند. وحی درجات دارد، عصمت درجات دارد، کما این که ایمان درجات دارد، معرفت درجات دارد، عبادت درجات دارد. همه این‌ها دارای درجات هستند. این که من بالا و پایین می‌روم، برای این است که سؤال خیلی مهم است و جواب آن خیلی مهم است. این سؤال برای همگان است.

---

۱. بقره، آیه ۲۵۳.

پس چرا فقط محمد (ص) یکی است؟ چه کسی قبلاً محمد را محمد کرد؟ چرا موسی یکی است؟ چرا عیسی یکی است؟ چرا انبیاء ۱۲۴ هزار نفر هستند؟ روی چه حسابی است که خداوند به این‌ها این سه بُعد روح عصمت را عنایت فرمود؟ آیا زمینه را حاصل کرده بودند؟ مگر یحیی (س) که «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»<sup>۱</sup> او به بالاترین قله عبودیت رسیده بود که «آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»؟ قبلاً خداوند این عصمت را عنایت می‌فرماید که بعداً زمینه استمرار رسالت را فراهم کند؟ اگر بعداً باشد مطلبی است، یک کسی است که در میان تمام مکلفین گوی سبقت را در کل ابعاد عصمت بشری ربوده است و از همه جلوتر است، خداوند به او عصمت رسالتی می‌دهد. این مطلب روشن است. ولكن قبلاً چطور؟ قبلاً از هنگامی که رسول الله (ص) متولد می‌شود از وقتی که دو ساله است -بر حسب نص کلام امیرالمؤمنین- «أَنْ كَانَ فَطِيماً»<sup>۲</sup> فرشته بزرگ الهی بر رسول الله (ص) نازل می‌شود، رسالت نبود، ولكن «يَسْأَلُكَ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَ مَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ»<sup>۳</sup> هنوز کاری نکرده بود. فرضاً پسر دو ساله که کاری نکرده بود.

يا «أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ»<sup>۴</sup> این نور نبی و نطفه نبی که در صلب آدم و بعد از آدم بود، نطفه که کاری نکرده است، این نطفه را خداوند این‌طور کرد که بعداً چنان بشود، روی چه حسابی است؟  
 دو مرحله است: یک مرحله‌ی اولی است که خود را به بالاترین قله عبودیت رسانده است که بالاترین عصمت بشری است، که بُعد تقصیر از بین برود، بُعد قصور هنوز هست، این هست بعد رسالت می‌آید، ولكن دیگری چطور؟ کسی که از قبل برای او زمینه فراهم می‌کند، از قبل نطفه چنین، از قبل غذا چنین، از قبل تربیت چنین، از قبل عصمت می‌دهد، عصمت منفصل، از قبل عصمت متصل می‌دهد، مثل یحیی، این چطور است؟

جواب این است که: خداوند عده خاصی را به عنوان رسالت و نبوت و امامت عصمت بعد از رسول خاتم (ص) به عنوان عصمت باید مبعوث کند، عده‌ی خاص، نه کمتر و نه زیادت. این عده‌ی خاص را، خداوند قبل از خلقت این عده، حالا پنج

۱. مریم، آیه ۱۲.

۲. نهج البلاغة (للصحي صالح)، ص ۳۰۰.

۳. همان.

۴. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۶۰۷.



رسول اولوالعزم را در نظر بگیرید با ائمه معصومین، این عده را، این عده که در بالاترین قله عصمت و طهارت هستند بمراتبهم و درجاتهم، خداوند از قبل می- دانست که اینها به بالاترین قله‌ی عصمت بشری می‌رسند، یا نمی‌دانست؟ می‌دانست، طبق دانسته خودش زمینه فراهم می‌کند؛ چون عصمت یک مقدمات غیر اختیاری دارد، یک مؤخرات غیر اختیاری دارد، یک حد وسط اختیاری دارد. عصمت در یک مثلثی است.

حال فعلی عصمت، این، طبق مقام عصمت می‌فهمد و معرفت دارد و معتقد است و عمل می‌کند، این حالت فعلی، این مرحله اختیاری است. یک مرحله قبلی دارد که در نطفه است، در صلب است، در رحم است، در شیرخوارگی است، که حضرت موسی (ع) شیر مادر را بخورد، مرحله اختیاری نیست، یعنی مرحله قبلی است که اختیاری نیست و بعد مراحل بعدی است.

- [سؤال]

- داریم بحث می‌کنیم. استحقاق دادن، به همه عقل داده، به همه فطرت داده، اما جدیت باید کرد و به احکام فطرت تبلور داد. و به احکام عقل تبلور داد. درست است. خداوند فطرت بعضی را منورتر و عقل بعضی را منورتر قرار می‌دهد، ولی بی- حساب نیست. آن چیزی که خداوند می‌داند که بعداً موسی خواهد شد منهای وحی، موسی منهای وحی است، اما با وحی، موسی رسول است، آن که خداوند می‌داند، هنوز نطفه‌اش منعقد نیست، هنوز آدم را خلق نکرده، آدم اول را خلق نکرده است، می‌داند که آدم را خلق می‌کند و آدم چنین خواهد شد. از او ادريس است و شیث است و الیاس است و نوح است و ابراهیم‌ها و غیره، می‌داند این‌هایی که از نطفه او، صلب او، رحم حوا، بیرون می‌آید این دسته ۱۲۴ هزار نفری این‌طوری خواهند شد در بعد عصمت بشری. این را می‌داند. چون می‌داند، پس این دانسته‌ی نسبت به آینده را از الآن طوری زمینه‌اش را فراهم کند که آن چیزی هم که در اختیار آن‌ها نیست، منضم بشود به آن طهارتی که در اختیار آن‌ها است.

من می‌دانم فلان زارع خوب زراعت می‌کند. قبل از این که متولد بشود می‌دانم خوب زراعت می‌کند. قبل از این که متولد بشود، یک زمین خوب، آب خوب، جای خوب، در فضای خوب فراهم می‌کنم. اختیار او است؟ نه، چون می‌دانم. چون می- دانم چنین زارعی خواهد بود زمینه را فراهم می‌کنم و إلا اگر می‌دانم زارع خوبی

است، اما زمینه را فراهم نکنم، این خوبی از بین رفت. ببینید، این بُعد قبلی به حساب دانستن این است که بعداً چنین خواهد شد. توجه کردید.

خداوند که می‌داند در بعد عصمت اولی - عصمت اولی عصمت بشری است - می‌داند در بعد عصمت اولی، این عصمت اولی عصمت بشری این طور نیست که همه - اش برای من است، خیر، یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم. این طور است. «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ»<sup>۱</sup> یا «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»<sup>۲</sup> هر قدر جلو برویم خداوند بیشتر کمک می‌کند، خداوند می‌داند که این‌ها جلوتر از جلوروان و پیش‌تر از پیش‌قراولان خواهند رفت در بعد معرفت و در بعد عبودیت، این را می‌داند، بنابراین زمینه قبلی را خداوند فراهم می‌کند، زمینه بعدی را فراهم می‌کند. اما در وسط، صد درصد کل انبیاء، موسی به حساب موسی بودنش، عیسی به حساب عیسی بودنش، ابراهیم و داود هم‌چنین، سلیمان و اشیاء هم‌چنین، محمد (ص) هم‌چنین، تمام به همان حسابی که خداوند می‌دانسته است به اختیار خودشان، آن مقامات عالی عصمت بشری را تحصیل کرده‌اند و با تأییدات الهی، بعد هم خداوند سه عصمت به این‌ها عنایت فرمود. گرچه مراتب عصمت فرق می‌کند.

- تعبیر علم خدا در این جا حالت مسامحه دارد.

- چرا؟

- برای این که اراده خدا بر این قرار گرفته است.

- اراده بی‌خودی نیست. چون اختیار است.

- «يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»<sup>۳</sup>.

- می‌فهمم «يَمُنُّ»، ولی اختیار است.

- نه، وقتی ما می‌گوییم اراده خدا بر این قرار گرفته که حضرت موسی، حضرت

موسی شود، بعد علم می‌آید. نه این که اول علم خدا.

- چگونه؟ اول علم است بعد اراده است. بلکه همه با هم است. خداوند می‌داند و

لازم می‌داند که موسایی در بعد اسرائیلی باشد. درست است؟ حالا که می‌داند در

میان تمام اسرائیلی‌ها، بنی اسرائیل، شخصی به نام موسی چنین خواهد شد، پس

---

۱. اسراء، آیه ۹۷.

۲. محمد، آیه ۱۷.

۳. ابراهیم، آیه ۱۱.

ولادتش را، پس جریان شیرخوارگی‌اش را، جریان شعیب را، این‌ها را، مقدمات را فراهم می‌کند؛ چون می‌داند با وجود زمینه‌ها و ظرف‌هایی که خداوند فراهم می‌کند، این موسی، موسی خواهد شد. همان مثالی که عرض کردم. خداوند می‌داند که فلان شخص زارع خوبی است، پس زمین خوبی، بذر خوبی، آب خوبی، این‌ها را نمی‌تواند فراهم کند. چون همه را نمی‌شود فراهم کرد. آن‌هایی که می‌تواند انجام دهد در زمینه و زمان انجام است، و در مکان انجام است.

خداوند در میان خلایق، خلایق متفاوت هستند، از نظر تعقل، معرفت، عبادت، قابلیت، فاعلیت، آنچه را که او داده است، آنچه را که این‌ها تبلور داده‌اند، جبر که نیست «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»<sup>۱</sup>. خداوند می‌داند که این‌طور خواهد کرد و این‌طور خواهد شد. حالا که این‌طور خواهد کرد و خواهد شد، پس باید زمینه انتخاب احسن باشد، نطفه بهترین نطفه، صلب بهترین اصلاص، رحم بهترین رحم‌ها، شیر بهترین شیرها، «وَ لَتُصْنَعَ عَلَی عَيْنِي»<sup>۲</sup> راجع به موسی (ع) «وَ لَتُصْنَعَ عَلَی عَيْنِي»، «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»<sup>۳</sup> دو تعبیر است در یک سوره. این «وَ اصْطَنَعْتُكَ» فقط آن جنبه اضطرار که نیست، جنبه اختیار است و جنبه اضطرار است. جنبه‌ی اضطرار که اگر خداوند این مراضع را تحریم نمی‌کرد تکویناً، و فقط شیر مادر خوردن و فقط نجات یافتن از شر فرعون و این‌ها را اگر خداوند مقرر نمی‌کرد موسایی در کار نبود. این زمینه را فراهم کرد تا موسایی در کار باشد، تا موسی به موسی بودن خودش، به اختیار خودش و لیاقت و استحقاق خودش، رسالت الهی را انجام بدهد. کجای مطلب تاریک است؟

- فرمودید اگر شیر مادر نبود، موسی، موسی نمی‌شد.

- آن‌طور نمی‌شد. ولكن شیر مادر باید باشد تا آن موسایی که خداوند «وَ لَتُصْنَعَ عَلَی عَيْنِي»، «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي». خود این «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»، من برای خود تو را خدایی آفریدم، خدایی باید رسالت کنی. کسی که خدایی باید رسالت کند، همه کارها را خود رسول می‌تواند انجام دهد؟ نمی‌تواند، باید کمک کرد. کمک‌های قبل است، کمک‌های بالفعل است، کمک‌های بعد است. ولی کمک‌های مجانی نیست. اگر موسی بخواهد موسای خداخواه باشد، باید نطفه خداخواه باشد، صلب، رحم، شیر،

۱. التوحید (للسدوق)، ص ۲۰۶.

۲. طه، آیه ۳۹.

۳. همان، آیه ۴۱.

تربیت، غذا، زمینه. آن‌هایی که نمی‌توانند، خدا به توان او مقرر بفرماید تا این‌که موسی (ع) بتواند در زمینه آنچه را خداوند عنایت فرموده است با قابلیت خودش، با فاعلیت خودش، تحصیل عصمت بشری کند و این سه عصمت ربانی را که عصمت روح القدس است اولاً، و عصمت وحی است ثانیاً، و عصمت تثبیت و تأیید ربانی در طول خط و در تمام حالات که قصور را به طور کلی از بین ببرد، باید حاصل شود. این جوابی است که ما می‌توانیم بفهمیم و ظاهراً نقطه تاریکی و اعتراضی برای من نمانده است. اگر برای آقایان مانده است، فکر کنید، صحبت می‌کنیم.

این یک بحث. ابعاد گوناگونی که خداوند راجع به عصمت بیان فرموده است. دیروز عرض کردیم «رسول»، «نبی» بالاتر از رسول، «مبعوث» که عرض کردیم. حالا «مصطفی»: خداوند متعال انبیاء را اصطفا فرموده است. اصطفا از صفا است. صفا پاک است. گاه صفا به نظر من است، یک چیزهایی به نظر من صفا دارد، پاک است، چیزهایی هم برای من مخفی است و پیدا نیست، اما صفائی که خداوند می‌بیند صفای صد درصد است، اگر ناخالصی دارد، می‌بیند که ناخالصی دارد. صفا نیست. صفای خالص. منتها اصطفا از باب افتعال است. افتعال، تکلف است، برای خدا که تکلفی نیست، ولكن تعبیر به اصطفا می‌کند «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ»<sup>۱</sup> «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> اصطفا یعنی چه؟ یعنی در میان همه صاف‌ها، روشن‌ها، متبلورها، با ایمان‌ها، در میان تمام آن‌ها، موسی را از بنی اسرائیل، عیسی را از بنی اسرائیل، محمد (ص) را از میان عرب، یونس را از میان چه، برگزید. برگزیدن در کل ابعاد برگزیدگی است. از هنگام نطفه تا هنگام شیر، هنگام غذا، هنگام مقدمه رسالت، عند الرسالة، بعد از رسالت، مقامات بالاتر، بالاتر، حتی الموت، بعد الموت، در عالم برزخ، در عالم قیامت، که این‌ها شهود حق هستند، شهدای اعمال و حتی شهدای افکار هستند که زشت و زیبای اعمال را یوم الحساب این‌ها شهادت می‌دهند.

حداقل آن این است که اصطفا، آنچه را خداوند می‌گوید همان را بگویند، کم و زیاد نکنند، و آنچه را که خدا می‌گوید بفهمند که خدا گفته است، و آنچه را خدا می‌گوید، خود عمل کند. در این سه زاویه‌ی مثلث اصلی رسالت، این صفا داشته باشد،

---

۱. بقره، آیه ۱۳۲.

۲. آل عمران، آیه ۳۳.

و إلا نقصان به علم ربوبیت و عدل ربوبیت و رحمت ربوبیت برگشت می‌کند. خدا اصطفاء کرد آدم را، و لکن آدم عصیان کرد. خدا آدم را قبل از رسالت که اصطفاء نکرد، اصطفاء بعد است، آن وقتی که «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»<sup>۱</sup> اصلاً اصطفاء نبوده است. البته نسبت به آدم اختصاص است.

- این سؤال پیش می‌آید که آیا اصطفاء یا خود رسالت، مسئلتی بوده که خود این

افراد از خداوند کردند یا خداوند بدون این که این‌ها بخواهند، به آن‌ها داده است؟

- اولاً اصطفاء از قبل بوده است. ثانیاً آن هنگامی که اصطفاء می‌کند یا این‌ها

مُلْهِم به این مطلب هستند که از خدا تقاضا کنند، مثلاً «وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»<sup>۲</sup> این

دعای عام هست یا خیر؟ این دعا را باید کرد. «وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» این بالاترین

قدم را انسان در مراحل ایمان استدعاء می‌کند. طبعاً این استدعاء بوده است، ولی

این‌طور نیست که اگر شخصی استدعاء کند خداوند همان را به او بدهد. البته باید

استدعاء بکنیم، برای استدعاء، باید کار هم بکنیم، مقدمات هم انجام بدهیم. خدا هم

اگر صلاح بداند که این فرد، موسی باشد، آن فرد، عیسی باشد، مقدمات و مؤخرات را

انجام می‌دهد. پس در حقیقت عموم و خصوص مطلق است. این‌ها استدعاء می‌کنند،

صالحین باید استدعاء کنند که اصلح بشوند و بالاتر بشوند و بالاتر، اما در بعضی

مواقع، دعاهایی هست که غلط است، بعد از خاتم النبیین کسی دعا کند که خداوند،

مرا پیغمبر قرار بده. این غلط است، اما در زمان‌های قبل که نبوت ختم نشده بود، این

استدعاء را صالحین بکنند، اگر محرز نباشد که بنا است فلان شخص و فلان شخص

باشیم. این استدعاء را بوجه عام إلا فی ما استثنی بکنند، مطلبی نیست، حالا چه

استدعاء کرده، چه استدعاء نکرده، استدعاء خصوص این مقام، یا فوق این مقام یا

دون این مقام، بحث این است که خداوند فقط به استدعاء و دعا اجابت کند. البته

اجابتی است در زمینه‌های مناسب.

- این آیه ممکن است دلالت کند «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ

عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۳</sup> «سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

نمی‌خواهد اجابت این‌ها را برساند؟

۱. طه، آیه ۱۲۱.

۲. فرقان، آیه ۷۴.

۳. آل عمران، آیات ۳۳ و ۳۴.

- این یکی از آن‌ها است. یکی هم «سَمِيعٌ» آن حرف‌های مردم که چرا این‌ها را معین کرده‌ای؟ سوم این است که سَمِيعٌ مقالة الکافرین که کفر می‌آوردند به این رسالت‌ها. سَمِيعٌ در تمام ابعاد کلماتی که مسموع است، چه کلمات خیر باشد چه کلمات غیر خیر، ولی این «سَمِيعٌ عَلِيمٌ» شامل این دعا هم هست. کما این که «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»<sup>۱</sup> دعا‌های ابراهیم. «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا»<sup>۲</sup> یکی از دعا‌های ابراهیم این بود که خاتم النبیین پیغمبر بشود و ائمه هم چنین، کما این که در تورات هم دارد که دوازده امام ذکر شده است. دعا دو حالت دارد؛ دعا برای خود و برای دیگران.

اما خود دعا‌های انبیاء در حال نبوت روی حساب است. قبل از نبوت، دعا است، گاه اجابت، گاه عدم اجابت، ولیکن در حال نبوت، دعا و درخواستی که پیغمبر می‌کند با اجازه درخواست می‌کند، کما این که شفاعت با اجازه است، و لذا ابراهیم در حال رسالت علیا که در حالت امامت بود، امامت نبیین، «رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا» این اجابت است، منتها در آن جایی که اجابت نخواهد بود «مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»<sup>۳</sup> این‌ها استثناء است. نسبت به این‌ها نیست، اما نسبت به غیر ظالمین، بله «يَنَالُ»، ولی نیل صد درصد است؟ خیر، برای بعضی‌ها که این چهارده نفر اخیر باشند، این بالاترین مقام عصمت که عصمت علیا است، حاصل شده است. در باب اصطفاء چند آیه داریم که من این‌جا یادداشت کرده‌ام. از جمله «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ». «يَا بَنِيَّ» یعقوب به اسرائیلی‌ها می‌گوید «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى» دین مصطفی از برای اسرائیلی‌ها دین تورات است. دین تورات را خداوند برای اسرائیلی‌ها اصطفاء کرده است. هیچ نقصانی در این وجود ندارد در آن زمانی که دین تورات باید حاکمیت داشته باشد.

اگر نقصانی در این دین باشد که اصطفاء نیست، چرا؟ برای این که این دین از خودش است. خداوند از خودش، شریعتی را که می‌خواهد مقرر کند برای این زمان محدّد اسرائیلی، اگر کمتر بیاورد جهل یا بخل است، زیادتیر بیاورد اضافه است، پس آن مقداری که لازم است «اصْطَفَى».

۱. ابراهیم، آیه ۴۰.

۲. بقره، آیه ۱۲۸.

۳. همان، آیه ۱۲۴.

دوم همان آیه‌ای که با هم خواندیم. سوره آل عمران، آیه ۳۳: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ». البته در این جا حرف‌هایی است که بعضی‌ها خیال کرده‌اند، مثل در بین بعضی از موجودین هست ظاهراً و بعضی از رفتگان، بعضی از معممین و غیر معممین که چه لزومی دارد که آدم از خاک آفریده شده باشد؟ نخیر، آدم هم از آدم‌های قبلی. از جمله مستمسک‌های آن‌ها این آیه است که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ». «اصْطَفَىٰ آدَمَ» پس بنابراین غیر این آدم، آدم‌های دیگری باید باشند تا «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ».

جواب این است که این «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» بعد از نزول از جنت است که حوا بود، آدم بود، آنچه که مکلف هستند هم بودند، خداوند در میان آن‌ها آدم را انتخاب کرد که رسول باشد. چه لزومی دارد که آدم‌های دیگری قبل از آدم بوده باشند یا پدر آدم باشند. این جواب آن‌ها است.

حالا، اصطفاء مگر در انحصار این است که عده زیادی باشند تا یک فرد را اصطفاء کند؟ نخیر، دو نفر باشند، اگر دو نفر باشند که یکی را اصطفاء می‌کند بر دیگری که این معلم او باشد، که این رسول او باشد، که این ولی او باشد، مگر این جا اصطفاء نیست؟ حتی اگر فقط آدم و حوا بودند بعد از نزول از جنت، که خداوند در این جا به آدم رسالت داد، خود این رسالت، اصطفاء الله است و خداوند آدم را اصطفاء کرد، به او رسالت داد، بعد از نزول عن الجنة، رسول بود نسبت به حوا، فقط اگر حوا بود، ولیکن دیگران هم بودند؛ چون «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» طایفه‌ی جن قبل از انسان خلق شدند و جن موجود در زمان آدم تمام مکلف بوده‌اند. یعنی مکلف به شریعت آدم (ع) بوده‌اند. این آیه‌ی دوم.

- از کلمه‌ی «عَلَى الْعَالَمِينَ» استفاده می‌کنیم.

- عالمین هر کدام در زمان خودشان.

- در آن زمان در عالمین کسی نبوده است.

- چرا نبوده است؟ جن بودند، حوا بود، بچه‌های او بودند. ببینید اگر در کل عالم فقط آدم و حوا بودند، یکی از عالمین آن است دیگر. عالم نه این است که آدم بر کل عالمین در کل زمان‌ها اصطفاء شده است، نخیر، مثلاً فرض کنید راجع به مریم (س)

می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»<sup>۱</sup> کدام عالمین است؟ نساء عالمین زمان خودش تا قبل، ولكن فاطمه بر كل عالمین من الأولین إلى الآخرین، این فرق می‌کند. هر کدام از این‌ها قرینه می‌خواهد.

آدم اصطفاء شد، یعنی حتی بر نوح؟ خیر، آدم تا زمانی که پیغمبر دیگری نیامده است بر كل مكلفین اصطفاء شده است. سوره اعراف آیه ۱۴۴: «إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي» كل رسالات، كل رسالات توراتیه در انحصار موسی بن عمران (ع)، «إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ» اصطفاء خداوند موسی را، اگر خللی در کار او باشد، اگر تقصیری در کار او باشد، قصور مطلب دیگری است بحث می‌کنیم، اگر تقصیری در کار باشد که به عنوان مقصر در تلقی وحی و در القاء وحی و در عمل به وحی باشد، این اصطفاء، اصطفاء غلط است. این کشف از جهالت یا بخل یا... می‌کند.

آیه ۳۲ سوره فاطر: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» اصلاً لفظ اصطفاء برای غیر معصوم در قرآن نداریم. یا دین معصوم، یا رسول معصوم، یا امام معصوم. این آیه اخیره راجع به ائمه معصومین (ع) است. ملاحظه بفرمایید سوره فاطر و در الفرقان هم مراجعه بفرمایید تفصیل بحث شده است. و اشاره عرض می‌کنم تا این مقدار مختصری که وقت است.

اولاً خداوند رسالت اخیره را بیان می‌کند. قرآن را باز کنید و ملاحظه کنید. رسالت اخیره را قرآن راجع به خاتم النبیین می‌فرماید، «ثُمَّ» یعنی بعد از رسالت محمدیه (ص) «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» این «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» آیا هیچ کدام از سنی‌ها گفته‌اند و می‌توانند بگویند که خلفای ثلاثه‌ی اول و ائمه اربعه آن‌ها، این هفت نفر، مصطفی هستند و معصوم هستند؟ نمی‌توانند بگویند. ما شیعه‌ها معتقد هستیم که بعد از رسول الله (ص) سیزده معصوم داریم. اگر بگوییم اصلاً معصومی بعد از رسول الله نیست، خلاف نص قرآن است. و معصوم دایره مدار بین امرین است، اگر اول کنار رفت. یا این‌که آن ائمه و خلفای برادران سنی دارای مقام اصطفاء هستند که خودشان قبول ندارند، یا ائمه ما دارای مقام اصطفاء و عصمت هستند، ما قبول داریم آن‌ها نمی‌توانند قبول نکنند. چرا؟ برای این‌که اگر آن‌ها قبول نکنند، می‌گویند بعد از رسول الله معصومی وجود ندارد، قرآن

۱. آل عمران، آیه ۴۲.



می‌گوید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» قبل از آن چه بود؟ «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ»<sup>۱</sup> ببینید، این آخرین مرحله‌ی وحی است. «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ». نفرمود: «هو حق». بلکه فرمود: «هُوَ الْحَقُّ». حق، همه وحی‌ها حق است، «هُوَ الْحَقُّ». این حقی است که دیگر ناسخ ندارد. «مُصَدَّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ» \* ثُمَّ أَوْرَثْنَا. ثم برای تراخی است.

بعد از وحی بر رسول خدا (ص) «أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» این ارث الکتاب، ارث خاص است. «أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» که قرآن است. «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» چه کسانی هستند؟ سه قسمت می‌کند: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» که هیچ «وَ مِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ» این هم هیچ. «وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ». آن «الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» همین «سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» است. سبقت زمانی نیست، سبقت مقامی است. در کل خیرات علمی و عقیدتی و ایمانی و معرفتی و دعوتی، در کل خیراتی که از مکلفین رجاء است، بر کل سابقین مقدم هستند. این آیه از آیاتی است که ما استدلال می‌کنیم، هم بر عصمت ائمه معصومین اضافه بر فاطمه زهرا (س) و هم این‌که عصمت این‌ها از عصمت ابراهیم و موسی و عیسی بالاتر است، منتها تحت الشعاع عصمت خاتم النبیین (ص) است.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا نُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا نُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

---

۱. فاطر، آیه ۳۶.

